شناخت مختصرى از زندگانى امام حسن(ع)  
پيشواى دوم جهان تشيع كه نخستين ميوه پيوند فرخنده على (ع) با دختر گرامى پيامبر اسلام (ص) بود، در نيمه ماه رمضان سال سوم هجرت در شهر مدينه ديده به جهان گشود.(1)  
  
حسن بن على (ع) از دوران جد بزرگوارش چند سال بيشتر درك نكرد زيرا او تقريباً هفت سال بيش نداشت كه پيامبر اسلام بدرود زندگى گفت.  
  
پس از درگذشت پيامبر (ص) تقريبا سى سال در كنار پدرش امير مومنان (ع) قرار داشت و پس از شهادت على (ع) (در سال 40 هجرى) به مدت 10 سال امامت امت را به عهده داشت و در سال 50 هجرى با توطئه معاويه بر اثر مسموميت در سن 48 سالگى به درجه شهادت رسيد.

فريادرس محرومان   
در آيين اسلام، ثروتمندان، مسئوليت سنگينى در برابر مستمندان و تهيدستان اجتماع به عهده دارند و به حكم پيوندهاى عميق معنوى و رشته‏ هاى برادرى دينى كه در ميان مسلمانان بر قرار است، بايد همواره در تأمين نيازمنديهاى محرومان اجتماع كوشا باشند. پيامبر اسلام (ص) و پيشوايان دينى ما، نه تنها سفارشهاى مؤكدى در اين زمينه نموده‏ اند، بلكه هر كدام در عصر خود، نمونه برجسته‏ اى از انساندوستى و ضعيف نوازى به شمار مي رفتند.  
  
پيشواى دوم، نه تنها از نظر علم، تقوى، زهد و عبادت، مقامى برگزيده و ممتاز داشت، بلكه از لحاظ بذل و بخشش و دستگيرى از بيچارگان و درماندگان نيز در عصر خود زبانزد خاص و عام بود. وجود گرامى آن حضرت آرام بخش دلهاى دردمند، پناهگاه مستمندان و تهيدستان، و نقطه اميد درماندگان بود. هيچ فقيرى از در خانه آن حضرت دست خالى برنمى گشت. هيچ آزرده دلى شرح پريشانى خود را نزد آن بزرگوار بازگو نمي ‏كرد، جز آنكه مرهمى بر دل آزرده او نهاده مي ‏شد. گاه پيش از آنكه مستمندى اظهار احتياج كند و عرق شرم بريزد، احتياج او را برطرف مي ‏ساخت و اجازه نمي ‏داد رنج و مذلت سؤال را بر خود هموار سازد!  
  
«سيوطى» در تاريخ خود مي ‏نويسد: «حسن بن على» داراى امتيازات اخلاقى و فضائل انسانى فراوان بود، او شخصيتى بزرگوار، بردبار، باوقار، متين، سخى و بخشنده، و مورد ستايش مردم بود.(2)

نكته آموزنده   
امام مجتبى (ع) گاهى مبالغ توجهى پول را، يكجا به مستمندان مي ‏بخشيد، به طورى كه مايه شگفت واقع مي ‏شد. نكته يك چنين بخشش چشمگير اين است كه حضرت مجتبى (ع) با اين كار براى هميشه شخص فقير را بى نياز مي ‏ساخت و او مي ‏توانست با اين مبلغ، تمام احتياجات خود را برطرف نموده و زندگى آبرومندانه ‏اى تشكيل بدهد و احياناً سرمايه ‏اى براى خود تهيه نمايد. امام روا نمي ‏ديد مبلغ ناچيزى كه خرج يك روز فقير را بسختى تأمين مي ‏كند، به وى داده شود و در نتيجه او ناگزير گردد براى تامين روزى بخور و نميرى، هر روز دست احتياج به سوى اين و آن دراز كند.

خاندان علم و فضيلت   
روزى عثمان در كنار مسجد نشسته بود. مرد فقيرى از او كمك مالى خواست. عثمان پنج درهم به وى داد. مرد فقير گفت: مرا نزد كسى راهنمايى كن كه كمك بيشترى به من بكند. عثمان به طرف حضرت مجتبى و حسين بن على (ع) و عبدالله جعفر، كه در گوشه ‏اى از مسجد نشسته بودند، اشاره كرد و گفت: نزد اين چند نفر جوان كه در آنجا نشسته ‏اند برو و از آنها كمك بخواه.  
  
وى پيش آنها رفت و اظهار مطلب كرد. حضرت مجتبى (ع) فرمود: از ديگران كمك مالى خواستن، تنها در سه مورد رواست: ديه‏ اى (خونبها) به گردن انسان باشد و از پرداخت آن بكلى عاجز گردد، يا بدهى كمر شكن داشته باشد و از عهده پرداخت آن برنيايد، و يا فقير و درمانده گردد و دستش به جايى نرسد. آيا كدام يك از اينها براى تو پيش آمده است؟ (3)  
  
گفت: اتفاقاً گرفتارى من يكى از همين سه چيز است. حضرت مجتبى (ع) پنجاه دينار به وى داد. به پيروى از آن حضرت، حسين بن على (ع) چهل و نه دينار و عبدالله بن جعفر چهل وهشت دينار به وى دادند.  
  
فقير موقع بازگشت، از كنار عثمان گذشت. عثمان گفت: چه كردى؟ جواب داد: از تو پول خواستم تو هم دادى، ولى هيچ نپرسيدى پول را براى چه منظورى مي ‏خواهم؟ اما وقتى پيش آن سه نفر رفتم يكى از آنها (حسن بن على) در مورد مصرف پول از من سوال كرد و من جواب دادم و آنگاه هر كدام اين مقدار به من عطا كردند.  
  
عثمان گفت: اين خاندان، كانون علم و حكمت و سرچشمه نيكى و فضيلتند، نظير آنها را كى توان يافت؟(4)

بخشش بى نظير  
حسن بن على (ع) تمامى توان خويش را در راه انجام امور نيك و خداپسندانه، به كار مي ‏گرفت و اموال فراوانى در راه خدا مي ‏بخشيد. مورخان و دانشمندان در شرح زندگانى پرافتخار آن حضرت، بخشش بى سابقه و انفاق بسيار بزرگ و بى نظير ثبت كرده ‏اند كه در تاريخچه زندگانى هيچ كدام از بزرگان به چشم نمي ‏خورد و نشانه ديگرى از عظمت نفس و بی اعتنايى آن حضرت به مظاهر فريبنده دنيا است. نوشته ‏اند:   
  
«حضرت مجتبى (ع) در طول عمر خود دو بار تمام اموال و دارايى خود را در راه خدا خرج كرد و سه بار ثروت خود را به دو نيم تقسيم كرده و نصف آن را براى خود نگهداشت و نصف ديگر را در راه خدا بخشيد.» (5)

1 - مبارزات حسن بن على (ع) پيش از دوران امامت   
  
امام حسن (ع)، به شهادت تاريخ، فردى سخت شجاع و با شهامت بود و هرگز ترس و بيم در وجود او راه نداشت. او در راه پيشرفت اسلام از هيچ گونه جانبازى دريغ نمى‏ورزيد و همواره آماده مجاهدت در راه خدا بود.  
  
در جنگ جمل‏  
امام مجتبى (ع) در جنگ جمل، در ركاب پدر خود امير مومنان (ع) در خط مقدم جبهه مي ‏جنگيد و از ياران دلاور و شجاع على (ع) سبقت مي ‏گرفت و بر قلب سپاه دشمن حملات سختى مي ‏كرد.(6)  
  
در جنگ صفين  
آن بزرگوار جنگ صفين نيز، در بسيج عمومى نيروها و گسيل داشتن ارتش امير مومنان (ع) براى جنگ با سپاه معاويه، نقش مهمى به عهده داشت.(7)

2 - مناظرات كوبنده امام مجتبى (ع) با بنى اميه   
امام حسن مجتبى(ع) هرگز در بيان حق و دفاع از حريم اسلام نرمش نشان نمي ‏داد. او علناً از اعمال ضد اسلامى معاويه انتقاد مي ‏كرد و سوابق زشت و ننگين معاويه و دودمان بنى اميه را بى پروا فاش مي ‏ساخت.  
  
مناظرات و احتجاج هاى مهيج و كوبنده حضرت مجتبى (ع) با معاويه و مزدوران و طرفداران او نظير: عمرو عاص، عتبه بن ابى سفيان، وليد بن عقبه، مغيره بن شعبه، و مروان حكم، شاهد اين معنا است.(8)  
  
حضرت مجتبى (ع) حتى پس از انعقاد پيمان صلح كه قدرت معاويه افزايش يافت و موقعيتش بيش از پيش تثبيت شد، بعد از ورود معاويه، به كوفه، برفراز منبر نشست و انگيزه ‏هاى صلح خود و امتيازات خاندان على را بيان نمود و آنگاه در حضور هر دو گروه با اشاره به نقاط ضعف معاويه با شدت و صراحت از روش او انتقاد كرد.(9)

3 - قانون صلح در اسلام   
بايد توجه داشت كه در آيين اسلام قانون واحدى بنام جنگ و جهاد وجود ندارد، بلكه همانطور كه اسلام در شرائط خاصى دستور مي دهد مسلمانان با دشمن بجنگند، همچنين دستور داده است كه اگر نبرد براى پيشبرد هدف مؤثر نباشد، از در صلح وارد شوند. ما در تاريخ حيات پيامبر اسلام (ص) اين هر دو صحنه را مشاهده مي ‏كنيم: پيامبر اسلام كه در بدر، احد، احزاب، و حنين دست به نبرد زد، در شرائط ديگرى كه پيروزى را غير ممكن مي ‏ديد، ناگزير با دشمنان اسلام قرار داد صلح بست و موقتاً از دست زدن به جنگ و اقدام حاد خوددارى نمود تا در پرتو آن پيشرفت اسلام تضمين گردد.   
  
بنابراين، همانگونه كه پيامبر اسلام (ص) بر اساس مصالح عاليترى كه احيانا آن روز براى عده‏ اى قابل درك نبود، موقتاً با دشمن كنار آمد، حضرت مجتبى (ع) نيز، كه از جانب رهبر و پيشواى دينى بود و به تمام جهات و جوانب قضيه بهتر از هر كس ديگر آگاهى داشت، با دور انديشى خاصى صلاح جامعه اسلامى را در عدم ادامه جنگ تشخيص داد.   
  
اجمالاً بايد گفت: حضرت مجتبى (ع) در واقع صلح نكرد، بلكه صلح بر او تحميل شد. يعنى، اوضاع و شرائط نامساعد و عوامل مختلف دست به دست هم داده وضعى به وجود آورد كه صلح به عنوان يك مسئله ضرورى بر امام تحميل گرديد و حضرت جز پذيرفتن صلح چاره ‏اى نديد، به گونه‏ اى كه هر كس ديگر به جاى حضرت بود و در شرائط او قرار مي ‏گرفت، چاره ‏اى جز قبول صلح نمي ‏داشت؛ زيرا هم اوضاع و شرائط خارجى كشور اسلامى، و هم وضع داخلى عراق و اردوى حضرت، هيچ كدام مقتضى ادامه جنگ نبود. ذيلاً اين موضوعات را جداگانه مورد بررسى قرار مي دهيم:

از نظر سياست خارجى   
از نظر سياست خارجى آن روز، جنگ داخلى مسلمانان به سود جهان اسلام نبود؛ زيرا امپراتورى روم شرقى كه ضربت هاى سختى از اسلام خورده بود، همواره مترصد فرصت مناسبى بود تا ضربت موثر و تلافى جويانه ‏اى بر پيكر اسلام وارد كند و خود را از نفوذ اسلام آسوده سازد.  
  
وقتى كه گزارش صف آرايى سپاه امام حسن (ع) و معاويه در برابر يكديگر، به سران روم شرقى رسيد، زمامداران روم فكر كردند كه بهترين فرصت ممكن براى تحقق بخشيدن به هدفهاى خود را به دست آورده ‏اند، لذا با سپاهى عظيم عازم حمله به كشور اسلامى شدند تا انتقام خود را از مسلمانان بگيرند. آيا در چنين شرائطى، شخصى مثل امام حسن (ع) كه رسالت حفظ اساس اسلامى را به عهده داشت، جز اين راهى داشت كه با قبول صلح، اين خطر بزرگ را از جهان اسلام دفع كند، ولو آنكه به قيمت فشار روحى و سرزنش هاى دوستان كوته بين تمام شود؟  
  
امام باقر (ع) به شخصى كه بر صلح امام حسن (ع) خرده مي ‏گرفت، فرمود: اگر امام حسن اين كار را نمي ‏كرد خطر بزرگى به دنبال داشت. (10)

از نظر سياست داخلى   
شك نيست كه هر زمامدار و فرماندهى اگر بخواهد در ميدان جنگ بر دشمن پيروز گردد، بايد از جبهه داخلى نيرومند و متشكل و هماهنگى برخوردار باشد و بدون داشتن چنين نيرويى، شركت در جنگ مسلحانه نتيجه ‏اى جز شكست ذلتبار نخواهد داشت.  
  
در بررسى علل صلح امام مجتبى (ع) از نظر سياست داخلى، مهمترين موضوعى كه به چشم مي ‏خورد، فقدان جبهه نيرومند و متشكل داخلى است، زيرا مردم عراق و مخصوصاً مردم كوفه، در عصر حضرت مجتبى (ع) نه آمادگى روحى براى نبرد داشتند و نه تشكيل و هماهنگى و اتحاد.

سندى گويا  
شايد هيچ سندى در ترسيم دور نماى جامعه متشتت و پراكنده آن روز عراق و نشان دادن سستى عراقيان در كار جنگ، گوياتر و رساتر از گفتار خود آن حضرت نباشد. حضرت مجتبى (ع) در «مدائن» يعنى آخرين نقطه‏ اى كه سپاه امام تا آنجا پيشروى كرد، سخنرانى جامع و مهيجى ايراد نمود و طى آن چنين فرمود:  
  
هيچ شك و ترديدى ما را از مقابله با اهل شام باز نمي دارد. ما در گذشته به نيروى استقامت و تفاهم داخلى شما، با اهل شام مي ‏جنگيديم، ولى امروز بر اثر كينه‏ ها اتحاد و تفاهم از ميان شما رخت بر بسته، استقامت خود را از دست داده و زبان به شكوه گشوده ‏ايد.   
  
وقتى كه به جنگ صفين روانه مي ‏شديد دين خود را بر منافع دنيا مقدم مي ‏داشتيد، ولى امروز منافع خود را بر دين خود مقدم مي ‏داريد. ما همان گونه هستيم كه در گذشته بوديم، ولى شما نسبت به ما آن گونه كه بوديد وفادار نيستيد.  
  
عده ‏اى از شما، كسان و بستگان خود را در جنگ صفين، و عده‏ اى ديگر كسان خود را در نهروان از دست داده اند. گروه اول، بر كشتگان خود اشك مي ‏ريزند؛ و گروه دوم، خونبهاى كشتگان خود را مي ‏خواهند؛ و بقيه نيز از پيروى ما سرپيچى مي ‏كنند!  
  
معاويه پيشنهادى به ما كرده است كه دور از انصاف، و بر خلاف هدف بلند و عزت ما است. اينك اگر آماده كشته شدن در راه خدا هستيد، بگوييد تا با او در مبارزه برخيزم و با شمشير پاسخ او را بدهيم و اگر طالب زندگى و عافيت هستيد، اعلام كنيد تا پيشنهاد او را بپذيرم و رضايت شما را تأمين كنيم.  
  
سخن امام كه به اينجا رسيد، مردم از هر طرف فرياد زدند: «البقية، البقية»: ما زندگى مي ‏خواهيم، ما مي خواهيم زنده بمانيم! (11)  
  
آيا با اتكا به چنين سپاه فاقد روحيه رزمندگى، چگونه ممكن بود امام (ع) با دشمن نيرومندى مثل معاويه وارد جنگ شود؟ آيا با چنين سپاهى، كه از عناصر متضادى تشكيل شده بود و با كوچكترين غفلت احتمال مي ‏رفت خود خطرزا باشد، هرگز اميد پيروزى مي ‏رفت؟  
  
بنابراين، كار امام حسن (ع) با «قيام» و اعلان جنگ و تهيه لشكر آغاز شد و سپس با درك عميق اوضاع و شرائط جامعه اسلامى و رعايت مصالح روز، منجر به صلح مشروط گرديد.

گفتار امام پيرامون انگيزه‏ هاى صلح   
امام مجتبى (ع) در پاسخ شخصى كه به صلح آن حضرت اعتراض كرد، انگشت روى اين حقايق تلخ گذاشته و عوامل و موجبات اقدام خود را چنين بيان نمود:  
  
من به اين علت حكومت و زمامدارى را به معاويه واگذار كردم كه اعوان و يارانى براى جنگ با وى نداشتم. اگر يارانى داشتم شبانه روز با او مي ‏جنگيدم تا كار يكسره شود. من كوفيان را خوب مي ‏شناسم و بارها آنها را امتحان كرده ‏ام. آنها مردمان فاسدى هستند كه اصلاح نخواهند شد، نه وفا دارند، نه به تعهدات و پيمان هاى خود پايبندند و نه دو نفر با هم موافقند. بر حسب ظاهر به ما اظهار اطاعت و علاقه مي ‏كنند، ولى عملاً با دشمنان ما همراهند.(12)  
  
آنگاه امام افزود:   
  
اگر يارانى داشتم كه در جنگ با دشمنان خدا با من همكارى مي ‏كردند، هرگز خلافت را به معاويه واگذار نمي ‏كردم، زيرا خلافت بر بنى اميه حرام است....(13)  
  
پس از تقبّل ظاهری تمام مفاد قرارداد از سوی معاويه و انعقاد پيمان صلح، طرفين همراه قواى خود وارد كوفه شدند و در مسجد بزرگ اين شهر گرد آمدند. مردم انتظار داشتند مواد پيمان طى سخنراني هايى از ناحيه رهبران دو طرف، در حضور مردم، تأييد شود تا جاى هيچ گونه شك و ترديدى در اجراى آن باقى نماند.  
  
اين انتظار بيجا نبود، ايراد سخنرانى جز در برنامه صلح بود، لذا معاويه بر فراز منبر نشست و خطبه‏ اى خواند؛ ولى نه تنها در مورد پايبندى به شرائط صلح تاكيدى نكرد، بلكه با طعنه و همراه با تحقير چنين گفت:  
  
«من به خاطر اين با شما نجنگيدم كه نماز و حج به جا آوريد و زكات بپردازيد! چون مي ‏دانم كه اينها را انجام مي ‏دهيد، بلكه براى اين با شما جنگيدم كه شما را مطيع خود ساخته و بر شما حكومت كنم».  
  
آنگاه گفت: «آگاه باشيد كه هر شرط و پيمانى كه با حسن بن على بسته ام زير پاهاى من است، و هيچ گونه ارزشى ندارد.»  
  
بدين ترتيب، معاويه تمام تعهدات خود را زير پا گذاشت و پيمان صلح را آشكارا نقض كرد.  
  
معاويه به دنبال اعلام اين سياست، نه تنها تعديلى در روش خود به عمل نياورد بلكه بيش از پيش بر شدت عمل و جنايت خود افزود.  
  
او بدعت اهانت به ساحت مقّدس امير مؤمنان (ع) را بيش از گذشته رواج داد، عرصه زندگى را بر شيعيان و ياران بزرگ و وفادار حضرت على (ع) فوق العاده تنگ ساخت، شخصيت بزرگى همچون «حجر بن عدى» و عده ‏اى ديگر از رجال بزرگ اسلام را به قتل رسانيد، و كشتار و شكنجه و فشار در مورد پيروان على (ع) افزايش يافت به طورى كه نوعاً شيعيان يا زندانى و يا متوارى شدند و يا دور از خانه و كاشانه خود در محيط فشار و خفقان به سر مي ‏بردند.  
  
علاوه بر اين، معاويه برنامه ضد انسانى دامنه دارى را كه بايد اسم آن را برنامه تهديد و گرسنگى گذاشت، بر ضد عراقيان به مورد اجرا گذاشت و آنها را از هستى ساقط كرد. معاويه از يك طرف مردم عراق را در معرض همه گونه فشار و تهديد قرار داد و از طرف ديگر حقوق و مزاياى آنها را قطع كرد.   
  
«ابن ابى الحديد»، دانشمند مشهور جهان تسنّن، مي ‏نويسد: شيعيان در هر جا كه بودند به قتل رسيدند. بنى اميه دستها و پاهاى اشخاص را به احتمال اينكه از شيعيان هستند، بريدند. هر كس كه معروف به دوستدارى و دلبستگى به خاندان پيامبر(ص) بود، زندانى شد، يا مالش به غارت رفت، و يا خانه ‏اش را ويران كردند.   
  
شدت فشار و تضييقات نسبت به شيعيان به حدى رسيد كه اتهام به دوستى على(ع) از اتهام به كفر و بيدينى بدتر شمرده مي ‏شد! و عواقب سخت ‏ترى به دنبال داشت!  
  
در اجراى اين سياست خشونت ‏آميز، وضع اهل كوفه از همه بدتر بود زيرا كوفه مركز شيعيان امير مؤمنان (ع) شمرده مي ‏شد. معاويه طى بخشنامه‏ اى به عمال و فرمانداران خو در سراسر كشور نوشت كه شهادت هيچ يك از شيعيان و خاندان على (ع) را نپذيرند! وى طى بخشنامه ديگرى چنين نوشت: «اگر دو نفر شهادت دادند كه شخصى، از دوستداران على(ع) و خاندان او است، اسمش را از دفتر بيت المال حذف كنيد و حقوق و مقررى او را قطع نماييد»!  
  
اين حوادث وحشتناك، مردم عراق را سخت تكان داد و آنها را از رخوت و سستى به در آورد و ماهيت اصلى حكومت اموى را تا حدى آشكار نمود.   
  
شهادت آن بزرگوار هنگامی روی داد که جنبش منظّمى بر ضد حكومت اموى شكل مي گرفت و مبلغين و عوامل موثر آن، همان پيروان اندك و صميمى امام حسن(ع) بودند كه حضرت با تدبير هوشمندانه خويش جان آنان را از گزند قشون معاويه حفظ كرده بود. هدف اين گروه اين بود كه با افشای جناياتى كه در سراسر دوران حكومت معاويه موج مي ‏زد، روح قيام را در دلهاى مردم برانگيزند تا روز موعود فرا رسد! لذا دوران صلح امام حسن(ع) دوران آمادگى و تمرين تدريجى امت براى جنگ با حكومت فاسد اموى به شمار مي ‏رفت تا روز موعود؛ روزى كه جامعه اسلامى آمادگى قيام داشته باشد و اين موج را به قيام سالار و سيّد شهدای عالم حسين بن علی (ع) رساند.  
  
امام حسن (ع ) در تمام مدت امامت خود كه ده سال طول كشيد، در نهايت شدت و اختناق زندگى كرد و هيچگونه امنيتى نداشت، حتى در خانه نيز در آرامش نبود.  
  
سرانجام در سال پنجاهم هجرى به تحريك معاويه بدست همسر خود (جعده) مسموم و شهيد و در قبرستان بقيع واقع در مدينه منوره به خاک سپرده شد.  
  
امام حسن (ع) از بذل جان خود دريغ نداشت، و امام حسين (ع) در راه خدا جانبازتر از حسن نبود. چيزى كه هست، حسن، جان خود رادر يك جهاد خاموش و آرام فدا كرد و چون وقت شكستن سكوت رسيد، شهادت كربلا واقع شد؛ شهادتى كه پيش از آنكه حسينى باشد. حسنى بود!

منابع:  
  
1- ابن شهراشوب، مناقب آل ابى طالب، تصحيح و تليعق: حاج سيد هاشم رسولى محلاتى، قم، موسسه انتشارات علامه، ج 4، ص 28 - شيخ مفيد، الارشاد، قم، منشورات مكتبه بصيرتى، ص 187 - اسد الغابه فى معرفه الصحابه، تهران، المكتبةالاسلامية، ج 2، ص 10، - ابن حجر العسقلانى، الاصابه فى تمييز الصحابه، بيروت، داراحيأ التراث العربى، 1328 ه'.ق، ج 1، ص 328.  
2- كان الحسن رضى الله عنه له مناقب كثيره: سيدا، حليما، ذاسكينة و وقار وحشمة، جوادا، ممدوحا...(تاريخ الخلفا، ط 3، بغداد، مكتبه المثنى، 1383 ه'.ق، ص 189/)  
3- ان المسالة لا تحل الا فى احدى ثلاث: دم مفجع، او دين مقرع، او فقر مدقع ففى ايها تسئل؟  
4- مجلسى، بحارالانوار، تهران، المطبعة الاسلامية، 1393 ه'.ق، ج 43، ص 333.  
5- سيوطى، تاريخ الخلفا، ط3، بغداد، مكتبه المثنى، 1383 ه'.ق، ص 190 - ابن واضح، تاريخ يعقوبى، نجف، منشورات المكتبة الحيدرية، 1384 ه'.ق، ج 2، ص 215 - سبط ابن جوزى، تذكره الخواص، نجف، منشورات المطبعه الحيدريه، 1383 ه'.ق، ص 196 - الشيخ محمد الصبان، اسعاف الراغبين (در حاشيه نور الابصار) قاهره، مكتبه المشهد الحسينى، ص 179.  
6- ابن شهراشوب، مناقب آل ابى طالب، ج 4، ص 21.  
7- نصر بن مزاحم، وقعه صفين، ط 2، قم، منشورات مكتبه بصيرتى، 1382 ه'.ق، ص 113.  
8- طبرسى، احتجاج، نجف، المطبعه المرتضويه، ص 144-150.  
9- طبرسى، همان كتاب، ص 156.  
10- مجلسى، بحارالانوار، تهران، المطبعه الاسلاميه، 1383 ه.ق، ج 44، ص 1.  
11- ابن اثير، اسد الغابه فى معرفة الصحابة، تهران، المكتبه الاسلاميه، ج 2، ص 13 و 14- ابن اثير، الكامل فى التاريخ، بيروت، دارصادر، ج 3، ص 406- مجلسى، بحارالانوار، تهران، مكتبه الاسلاميه، 1393 ه.ق، ج 44، ص 21 - سبط ابن الجوزى، تذكره الخواص، نجف، منشورات المطبعه الحيدريه، 1383 ه.ق، ص 199.  
12- مجلسى، بحارالانوار، تهران، المكتبة الاسلامية، 1393 ه'.ق، ج 44، ص 147 - طبرسى، احتجاج، نجف ،المطبعة المرتضوية، ص 157.  
13 - شبر، سيد عبدالله، جلأالعيون، قم، مكتبة بصيرتى، ج 1، ص 345-346.